



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت تشصد و نود و هفتم





خانم دیبا از کرج



« به نام خدا »

موضوع متن: دسته کلید مولانا:

مولانای جان و پیر خرد که افتخار ایرانیان است، مثل پدری برای فرزندان از خزانه‌ی گنج، دسته کلیدی به امانت گذاشته است، باشد که ما فرزندان صالحی باشیم و از این کلیدها برای درهای بسته‌ای که هرگز تاکنون نگشوده‌ایم، با لیاقت تمام استفاده کنیم.

بی کلید، این در گشادن راه نیست
بی طلب، نان سنت الله نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۸۷

از هزاران کلید خزانه‌ی گنج حضور «۲۵» کلید را نام می‌برم.

۱_ کلید اَلست: وقتی ما به عنوان هوشیاری به این جهان آمدیم و به زندگی بلی گفتیم، یعنی از جنس زندگی شدیم و همیشه باید به عهد اَلست وفا کنیم ولی ما وفا نکردیم و با من ذهنی به خود جفا کردیم و با چیزهای دنیا همانیده شدیم.

اَلست گفتیم از غیب و تو بلی گفتی
چه شد بلی تو، چون غیب را عیان کردیم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۹

۲_ کلید قضا و کن فکان:
اگر قضا و کن فکان، اتفاقاتی را برای ما پیش می آورد، همان اتفاقات است که با نظم و طرح الهی می خواهد ما را به جان زنده‌ی زندگی بیدار کند.

گر قضا صد بار، قصد جان کند
هم قضا جانت دهد، درمان کند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۹

۳_ کلید جَفَّ الْقَلَمِ وَ رَبُّ الْمَنُونِ:

معنی جَفَّ الْقَلَمِ این است که قلم خدا به اندازه‌ی فعل ما می‌نویسد، وقتی فضا باز می‌کنیم قلم خدا خوش می‌نویسد، وقتی فضا را می‌بندیم و منقبض می‌شویم، قلم زندگی خشک می‌شود.

فعل توست این غصه‌های دم به دم
این بود معنی قَدْ جَفَّ الْقَلَمِ

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

۴_ کلید تسلیم و فضاگشایی:
موتور من ذهنی برای خواستن و کسب هر چه بیشتر، کار می کند و در آخر سرخورده می شود و آنقدر درد می کشد تا بفهمد بهترین عمل و کسب، تسلیم و توکل به خداست.

نیست کسبی از توکل خوب تر
چیست از تسلیم، خود محبوب تر؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۶

۵_ کلید انصتوا و خاموش باشید:
وقتی خاموش می شویم، فضای درون ما باز می شود و پاداش زندگی با چهار برکت امنیت، قدرت، خرد و هدایت به ما می رسد.

انصتوا بپذیر، تا بر جان تو
آید از جانان، جزای انصتوا
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۶

۶_ کلید گرّما و فراوانی خدا:
ما گرامی داشت خدا هستیم و با فراوانی اندیشی از جنس زندگی می‌شویم.

هر چه خواهندت، بده مندیش از آن
داد یزدان را تو بیش از بیش دان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۹۰

۷_ کلید صبر و درد هوشیارانه:
ما درد می‌کشیم چون من‌ذهنی داریم، من‌ذهنی بزرگترین دشمن ماست، با صبر این درد را به درد هوشیارانه
تبدیل کنیم تا پیغام و درس آن را بگیریم.

ای برادر صبر کن بر درد نیش
تا رهی از نیشِ نفسِ گبرِ خویش
-مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۳۰۰۲

۸_ کلید شکر:

اگر با مرکز عدم و بدون نیازهای روانشناختی شکر کنیم، شیرینی و شکر زندگی در فضاگشایی، هر لحظه به ما می‌رسد.

شیرین چو شکر تو باش شاکر

شاکر هر دم شکر ستاند

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۱۲

۹_ کلید پرهیز:

مولانا اصلی‌ترین دارو را پرهیز از همانیدگی با چیزهای دنیا شناخته و فرموده است: پرهیز کن و قوت جانت را ببین.

احتما، اصل دوا آمد یقین

احتما کن قوت جان را ببین

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۱۱

۱۰_ کلید طلب:

طلب زنده شدن به خدا بزرگترین نعمتی است که در جان خود داریم و باید آن را مثل گروگانی حفظ کنیم تا به معشوق و مطلوبمان برسیم.

کین طلب در تو گروگان خداست
زان که هر طالب به مطلوبی سزااست
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۴

۱۱_ کلید قانون جبران:

در مجلس دنیا با گستاخی و زرنگی من ذهنی به فکر اینکه بیشتر جمع کنیم نباشیم، برای آنچه داریم شکرگزار باشیم و قانون جبران را رعایت کنیم، وگرنه زندگی همه‌ی آنها را با درد از ما پس می‌گیرد.

خیره میا، خیره مرو، جانب بازار جهان
زان که در این بیع و شری این ندهی، آن نبری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵

۱۲_ کلید کاشتن تخم صدق:
اگر در فکر و عمل ما صداقت نباشد از طرف خدا مورد فراموشی قرار می‌گیریم و هر کاری کنیم، بادام پوک کاشتن است.

چون نبودش تخم صدقی کاشته
حق برو نسیان آن بگماشته
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۵

۱۳_ کلید آشتی و رضایت:
هر لحظه اتفاقات را بپذیریم و شکر کنیم تا مورد بخشش و عنایت خدا قرار بگیریم.

هزار ابر عنایت بر آسمان رضاست
اگر ببارم از آن ابر بر سرت ببارم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

۱۴_ کلید خدمت در راه خدا:

ما شاگرد مولانا هستیم که کمر به خدمت دلها بست و با چراغ خردش به دلها نور بخشید، ما با کار روی خودمان و اینکه دیگران را به واکنش وادار نکنیم، بهترین خدمت را می‌کنیم.

کمر به خدمت دلها ببند چاکروار

که برگشاید در تو طریق اسراری

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۱۰۴

۱۵_ کلید کشتن نفس:

نفسی که روحمان را اسیر کرده است، زودتر بکشیم تا جان ما به زندگی زنده شود.

گاو نفس خویش را زوتر بکش

تا شود روح خفی زنده و بهش

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۴۶

۱۶_ کلید توبه‌ی واقعی:

ما در توبه و بازگشت از همانیدگیها سست عمل می‌کنیم، خدا می‌گوید: رُدُّوا لِعَادُوْا، کار توست؛ یعنی ما توبه می‌کنیم ولی دوباره به سوی دنیا و جذب همانیدگیها می‌شویم و توبه‌مان را می‌شکنیم.

گویدش: رُدُّوا لِعَادُوْا، کار توست

ای تو اندر توبه و میثاق، سست

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸

۱۷_ کلید یاد خدا:

هر جا هستید رو به سوی او کنید زیرا خدا ما را تنها از این کار نهی نکرده است.

حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوْهَكُمْ

نَحْوَهُ هَذَا الَّذِي لَمْ يَنْهَكُمْ

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴۵

۱۸_ کلید یقین به آموزش مولانا:
به آسیاب مولانا اعتماد کنیم و به آسیاب دیگری نرویم، زیرا این تنها آسیابی است که همیشه پر از آب است و گندمهای همانیدگی ما را آرد می کند.

گرت نبود شبی نوبت، مبر گندم از این طاحون
که بسیار آسیا بینی، که نبود جوی او جاری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۰۲

۱۹_ کلید اتفاقات جدی نیستند بلکه فضایی که درونمان باز می کنیم و اتفاقات را مثل یک بازی می بینیم، جدی است:

یار در آخر زمان کرد طرب سازی
باطن او جد جد، ظاهر او بازی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

۲۰_ کلید ادب داشتن:

درسته که ما نازنین و اشرف مخلوقات هستیم، ولی اگر من ذهنی را ادامه دهیم بی ادبی کردیم، آنگاه زندگی ما را در تک هفتم زمین، یعنی پست ترین جای دنیا قرار می دهد.

نازینی تو، ولی در حد خویش

الله الله پا منه از حد، بیش

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۰۵

گر زنی بر نازنین تر از خودت

در تک هفتم زمین، زیر آردت

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۰۶

۲۱_ کلید نمی دانم:

مثل فرشته‌ها بگوییم: خدایا من هیچ نمی دانم و با من ذهنی حرف نزنیم تا خدای دانا دست شما را بگیرد.

چون ملایک گوی: لا علم لنا

تا بگیرد دست تو علمتنا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

۲۲_ کلید اقرار به نقص‌ها و همانیدگی‌مان:

کافیست اقرار کنیم، خدایا کمک کن! من، من ذهنی دارم و با ترس‌ها و دردهایم همانیده‌ام، آنگاه فضای درون باز می‌شود و باد بهاری با خرد زندگی به جان ما می‌وزد.

چیست این باد خزانی، آن دم انکار تو

چیست آن باد بهاری، آن دم اقرار من

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۵

۲۳_ کلید شناسایی جبر من ذهنی:
اگر بدون صبر و شکر باشیم به جبر من ذهنی دچار می شویم و آنقدر می رنجیم و می رنجانیم که در آخر بمیریم.

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر
او همین داند که گیرد پای جبر
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸

هر که جبر آورد، خود رنجور کرد
تا همان رنجوریش، در گور کرد
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۹

۲۴_ کلید انبساط:

هر چقدر انبساط داشته باشیم، فضا باز می شود و هر چقدر منقبض باشیم، فضا بسته می شود و درهای بسته‌ی زندگی ما هرگز باز نمی شوند و همچنان درد می کشیم.

حکم حق گسترد بهر ما بساط

که: بگویند از طریق انبساط

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

۲۵_ کلید همنشینی با بزرگان:

ما از قرین خود تأثیر می گیریم، پس با بزرگان همنشینی کنیم.

از قرین بی قول و گفتگوی او

خو بدزد دل نهان از کوی او

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

هر که خواهد همنشینی خدا
تا نشیند در حضور اولیا

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۳

هر که را دیو از کریمان وا برد
بی گسش یابد، سرش را او خورد

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۵

و در آخر مولانا در عجب است و می گوید:

این عجب که جان به زندان اندر است
وانگهی مفتاح زندانش به دست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۳۴

این عجیب است که بشر می بیند که هوشیاریش در زندان ذهن است و کلید هم دست خودش است ولی چون طلب ندارد، در زندان را نمی گشاید .



با سپاس از برنامه‌ی گنج حضور و همیاران گرامی

دیبا از کرج



خانم سمانه از تهران



با سلام  

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا * تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ.» (۳۰)

«نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ.» (۳۱)

«نُزُلًا * مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ.» (۳۲)

استقاموا: پایداری کردند، استقامت نمودند.
نزل: آنچه برای پذیرایی از مهمان حاضر می کنند.

«به راستی کسانی که گویند: پروردگار ما خداوند یگانه است، سپس [در راه ایمان به توحید] استقامت ورزند، فرشتگان بر آنان نازل شوند [و گویند] که

[از ناگواری‌هایی که در پیش رو دارید] مترسید و اندوهگین م باشید و شما را مژده باد به بهشتی که بدان وعده داده می‌شدید. ما [فرشتگان] در زندگی این جهان و در آخرت، دوستان شما هستیم. و در آنجا برای شما هر چه بخواهید و آنچه طلب کنید وجود دارد، که پیشکشی از نزد [پروردگار] امرزگار مهربان است.»

—قرآن کریم،—سوره‌ی فُصِّلَتْ (حم، سجده) (۴۱)، آیه‌ی ۳۲-۳۰

همینطور در سوره‌ی احقاف(۴۶)، آیه‌ی ۱۳ آورده شده:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»- (۱۳)

«بی گمان کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند است، آن گاه [بر آن] ایستادگی کردند، نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین شوند.»

- (ترجمه روشنگر قرآن کریم، آقای کریم زمانی) -

در این دو سوره به واژه‌های استقامت ورزیدن و ایستادگی کردن، اشاره شده است. این دو واژه به چه معناست؟

استقامت یعنی از سختی‌های راه و باختن همانیدگی‌ها نترسیدن و اندوهگین نشدن. مقام استقامت، مقام صدیقین است؛ یعنی کسانی که با صدق و راستی، می‌خواهند از وجود توهمی من‌ذهنی رها شوند و عمل تسلیم و فضاگشایی را آنقدر ادامه می‌دهند تا گوهر حضورشان به دریای یکتایی متصل شود.

همانند آن مرد و زن عرب که می‌خواستند، کوزه‌ای از آب باران را به عنوان هدیه، نزد خلیفه ببرند و از آن خیلی مراقبت کردند تا به زمین نیفتد و نشکند، در نهایت آن را سالم به خلیفه رساندند.

منظور از آب باران، آب هوشیاری است که درون هر انسانی می‌باشد ولی در ابتدا قدرت فضاگشایی‌اش اندک است به همین جهت به کوزه تشبیه شده.

پس سبو برداشت آن مرد عرب
در سفر شد، می کشید این روز و شب

بر سبو لرزان بُد از آفات دهر
هم کشیدش از بیابان تا به شهر

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۷۳۰-۲۷۲۹

زَنٍ مُّصَلًّا بَاذٍ كَرْدَه از نِيَاز
رَبِّ سَلَمٍ وِرْدِ كَرْدَه در نِمَاز

که نگه دار آب ما را از خسان
یارب آن گوهر، بدان دریا رسان
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۷۳۲ - ۲۷۳۱

-مُصَلًّا: به معنای جانماز است.
-خَسَان: فرومایگان، زبونان.

استقامت یعنی برای کسب دانش معنوی متعهدانه تلاش کنی و زحمت بکشی تا بتوانی بر مرکوب علم تحقیقی سوار شوی، چون من ذهنی به دنبال علوم تقلیدیست و می‌خواهد از دیگران تقلید کند. همینکه بر اسب علم سوار شوی، بعد از آن علم تو را می‌برد و از فوایدش بهره‌مند می‌کند.

هین مگش بهر هوا آن بار علم
تا شوی راکب تو، بر رهوار علم

تا که بر رهوار علم آیی سوار
بعد از آن افتد تو را از دوش، بار

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۵۲-۳۴۵۱-برنامه‌ی ۳۷۱ گنج حضور

استقامت یعنی با یکی دو بار فضاگشایی نگویی من به بی‌نهایت خدا زنده شدم و کار را رها کنی و خودت را
بی‌نیاز از زندگی بدانی، بلکه باز هم ادامه دهی تا حال خوبت که شبیه به برق است و سریع رد می‌شود، در تو
مستقر شده و به مقام تبدیل گردد، پس از آن نیز در هیچ مقامی توقف نکنی و بالاتر روی.

هست بسیار اهل حال از صوفیان
نادر است اهل مقام اندر میان

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۳۸

استقامت یعنی روز به روز طلب زنده شدن به زندگی در تو بیشتر شود و مشتاق باشی تا از خوی بد من ذهنی رها شوی و به فضای گشوده شده‌ی این لحظه بیایی که صراطِ مستقیم همین است.

أَدْخُلِي تَوْ فِي عِبَادِي يَافْتِي

أَدْخُلِي فِي جَنَّتِي دَرِيَا فْتِي

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۱۸

اھدنا گفتی صراطِ الْمُسْتَقِيمِ

دَسَتْ تَوْ بَکْرَفَتْ وَ بُرْدَتْ تَا نَعِيمِ

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۲۰

استقامت یعنی با تمام وجود، از امکاناتی که زندگی در اختیار گذاشته استفاده کنی و آنها را در جهت درست و سازنده بکار بگیری؛ چراکه تمام آنها برای غرض و منظوری آفریده شده، گویی زندگی به انسان می گوید: با عقلی که به شما بخشیدم، پایان کارتان را ببینید و وقت را تلف نکنید.

خواجه چون بيلي به دست بنده داد
بي زبان معلوم شد او را مراد

دست، همچون بيل، اشارت‌هاي اوست
آخرا نديشي، عبارت‌هاي اوست

-مولوي، مثنوي، دفتر اول، بيت ۹۳۲-۹۳۳

وقتي اشارت‌ها و ارتعاشات زندگي را از جان و دل مي پذيري و آنها را بكار مي بندي، خداوند نيز به پاداش اين
سعي و تلاش، بار زحمت را از دوشت برمي دارد و چشمِ عدم بين و گوشِ سکوت شنو به تو مي بخشد.

چون اشارت‌هاش را بر جان نهی
در وفای آن اشارت، جان دهی

بسی اشارت‌های اسرارَت دهد
بار بردارد، ز تو کارت دهد

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۳۴-۹۳۵

استقامت یعنی دائماً ناظرِ ذهنت باشی تا مرکزت از غیرِ خدا خالی باشد و از خدا غیرِ خودش را طلب نکنی، چه خواستن‌های دنیایی و چه خواستن‌های معنوی.

ز هر دو عالم پهلوی خود تهی کردم
چو هی نشسته به پهلوی لامِ اللهم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۱۷۲۸
-برنامه‌ی ۴۶۹ گنج حضور

پس، از مولانا یاد می‌گیریم که وسط راه جای توقف نیست، و می‌بایست اندک فضای باز شده‌ی درون را به بی‌نهایت زندگی متصل کرد، آن موقع هست که می‌توان زیر سایه‌ی درختِ زندگی راحت و آسوده بود.

زیر سایه این درختم، مستِ ناز
هین بیندازید پاها را دراز

پای‌های پُر عَنَا از راه دین
بر کنار و دستِ حورانِ خالدین

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۸۵-۴۱۸۴

اما آنچه انسان را در راه بازگشت به فضای یکتایی حمایت می‌کند تا گام‌هایش نلغزد و به دامِ من‌ذهنی نیفتد،
جذبه و عنایت خود زندگی و نفس‌های سحرخیزان است. همین‌طور باشندگانی که هر لحظه از سوی زندگی با
الهام و دعای خیرشان به سمت انسان می‌آیند تا او را در این راه یاری دهند.

وقت تحلیل نماز ای بانمک
ز آن سلام آورد باید بر ملک
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۹۸۶

که ز الهام و دعای خوبتان
اختیار این نمازم شد روان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ۲۹۸۷

-تحلیل نماز به معنای سلام نماز است.

با سپاس فراوان 
-سمانه، تهران



خانم ناشناس



با سلام و درود خدمت آقای شهبازی عزیز
و دوستان گنج حضوری جان.

آن بنده آواره باز آمد و باز آمد
چون شمع به پیش تو در سوز و گداز آمد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۶۱۴

از وقتی که با برنامه گنج حضور آشنا شدم، با این که معجزاتی را با چشم دل و چشم سر دیدم که چطور دردهای عضلانی و جسمی و روحی، روانی‌ام، به کلی مثل آب روی آتش برطرف شد، با این که پیش چندتا دکتر رفته بودم و نمی‌توانستند تشخیص بدهند که این دردهای عضلانی و جسمی‌ام بخاطر چه چیزی است؟ پنج ماه که برنامه را نگاه کردم حالم به کلی خوب شد، و دردهای جسمی و روحی، روانی‌ام برطرف شده بود، برنامه را رها کردم و رفتم دنبال خبر و سنی کردن تا حال دیگران را هم مثل حال خودم خوب کنم.

تا کنی مر غیر را حَبَر و سَنی
خویش را بد خو و خالی می کنی

مُتَّصل چون شد دَلت با آن عَدَن
هین بگو، مهراس از خالی شدن

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶-۳۱۹۷

أَنْصَتُوا يَعْنِي كَمَا أَتَى رَأَى لَأَغ
هَيْنَ تَلْفَ كَمْ كُنْ، كَمَا لَبَّ خَشِكَ اسْتِ بَاغ

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۹

بنابراین دیگر از برنامه خیلی دور شده بودم، و موفق نمی‌شدم، بتوانم با ابیات حضرت مولانا و حرف‌های آقای شهبازی عزیز ارتباط برقرار کنم. دیگر شرایط برایم مهیا نمی‌شد که بتوانم دوباره برنامه را ببینم، چون رفته بودم با همانیدگی‌هایم سرگرم شده و همانیدگی‌های جدیدی هم جایگزین قبلی‌ها برای خودم، درست کرده بودم؛

مثل آشنایی با فرد دیگر و ازدواج مجدد.

باز این در را رها کردی ز حرص؟
گرد هر دکان همی گردی چو خرس؟
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۴

بعد از شش سال جدایی از این برنامه و تجاوزهایی این جهان و اتفاقات و ریب‌المنون، زندگی دوباره لطفش را شامل حالم کرد. شرایطی و امکاناتی برایم پیش آمد تا بتوانم پای برنامه بنشینم. سه سال فقط برنامه را نگاه می‌کردم. هیچ چیزی از برنامه متوجه نمی‌شدم و نمی‌فهمیدم که آقای شهبازی چه می‌گویند. حتی صدای ایشان را هم نمی‌شنیدم. فقط نگاه می‌کردم. فقط از زندگی می‌خواستم که دل سنگم را نرم و لطیف کند، تا متوجه ابیات حضرت مولانا و حرف‌های آقای شهباز عزیز بشوم ولی انگار دلم از سنگ هم سفت‌تر و سخت‌تر شده بود. گوش‌هایم گر و چشمانم کور! ولی ناگفته نماند در طول این شش سال که از برنامه دور بودم، تنها چیزی که یک نیم نگاه تعهد روی برنامه داشتم هر ماه مبلغ خیلی کم به برنامه به‌خاطر معجزاتی که دیده بودم واریز می‌کردم. این هم از لطف زندگی بود. من در این سال‌های دور از برنامه چه ناسپاسی‌ها که نکردم؛ خودم با دست خودم، خودم را از این اقیانوس بیکران جدا کردم و رفتم تا خودم را به نمایش بگذارم تا از این طریق خبر و سنی کردن تایید و توجه بگیرم.

ناسپاسی و، فراموشی تو
یاد نآورد آن عسل نوشی تو

لاجرم آن راه، بر تو بسته شد
چون دل اهل دل، از تو خسته شد

زودشان دریاب و استغفار کن
همچو ابری، گریه‌های زار کن

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲

من قدر این برنامه بی نظیر و حضرت مولانا و آقای شهبازی را ندانستم.

ناز کردن خوشتر آید از شکر
لیک، کم خایش، که دارد صد خطر

ایمن آبادست آن راه نیاز
ترک نازش گیر و، با آن ره بساز

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴-۵۴۵

چند وقت پیش متوجه شدم چقدر در من ذهنی خنگ و خام هستم. برنامه را نگاه می‌کنم تا این که شرایط مالی و بیرونی‌ام بهبود پیدا کند! یا اینکه همسرم مرا دوست داشته باشد، یا اخلاقش باهام بهتر شود، یا ... و بالأخره متوجه شدم که منظور و مفهوم این برنامه خیلی بزرگتر و عمیق‌تر و پر معنا تر از این حرف‌هاست که من بخواهم با این ابیات فقط حالم را خوب کنم؟

عاشقِ حالی، نه عاشقِ بر منی
بر امیدِ حالِ بر من می تنی

آنکه یک دم کم، دمی کامل بود
نیست معبودِ خلیل، اقل بود

وانکه اقل باشد و، گه آن و این
نیست دلبر، لا أحبُّ الاقلین

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۰-۱۴۲۹-۱۴۲۸

ولی خدا را هزاران بار شکر که زندگی این بار گوشم را جانانه گرفت و مرا پای برنامه نشاند.

آمده‌ام که تا به خود گوش کشان کشانمت
بی دل و بی خودت کنم در دل و جان نشانمت

آمده‌ام بهار خوش پیش تو ای درخت گل
تا که کنار گیرمت، خوش خوش و می‌فشانمت

آمده‌ام که تا تو را جلوه دهم در این سرا
همچو دعای عاشقان، فوق فلک رسانمت
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۲۲

الهی شکر و سپاس که با دوستانی از جنس عشق و خانم فریبا جان عزیز آشنا شدم، و فایل‌های صوتی ایشان مکمل بسیار قویی است در کنار برنامه‌ی گنج حضور. به لطف زندگی شناسایی کردم این ذهن من است که این همه مقاومت دارد و اجازه نمی‌دهد که ابیات در قلبم نفوذ کند.

از خدا غیر خدا را خواستن
ظن افزونیست و، گلی کاستن
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

به لطف زندگی متوجه شدم باید در این راه تکرار، تعهد، مداومت داشته باشم. رعایت قانون جبران مالی و معنوی را اجرا کنم و قانون مزرعه را هم رعایت کنم.

به لطف زندگی مدتی هست هر ماه مبلغی برای پیشرفت‌هایم اضافه می‌کنم. مبلغی برای دختر عزیزم صدف که چقدر، خشم و کینه، نفرت، بخل و حسادت، رنجش و درد، در وجودش ناخواسته و نادانسته تزریق کردم و یوسفیتش را در قعر چاه حبس کردم.

الهی شکر و سپاس از اینکه زندگی دوباره این فرصت طلایی را برایم مهیا کرد تا بتوانم با جدیت بیشتر، سعی و تلاشم را به کار گیرم. این بار از بیرون و چیزهای بیرونی چیزی نمی‌خواهم؛ مخصوصاً از این جهان و من ذهنی! البته می‌بینم که چطور ذهن، بی‌رحمانه مرا می‌کشد و حرص خواستن چیزها را دارد ولی به لطف زندگی بیشتر اوقات متوجه می‌شوم، کار ذهن است. اول خودش را می‌خواهم. کمتر از خودش را نمی‌خواهم و فقط تبدیل شدن و زنده شدن به زندگی برایم مهم است. آینه شوم، و خودش را در خودم ببینم، و از زندگی می‌خواهم که آتش عشقش را در وجودم شعله‌ور کند، بر من متجلی شود و ذهنم را متلاشی گرداند.


من تاج نمی‌خواهم، من تخت نمی‌خواهم
در خدمت افتاده، بر روی زمین خواهم
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۴۶۹

با سپاس از شما
ناشناس



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com